

مدت: ۴۰/۵ دقیقه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

بحث در دو مقام تنظیم شده است؛ مقام اول که پایان یافت «فی السیر الواقعة فی طریق استنباط حکم الشرعی» بود. سیره‌هایی که در طریق استنباط حکم شرعی واقع می‌شد.

مقام ثانی «فی السیر المرتبطة بموضوع حکم الشرعی» سیره‌هایی که ما به آن استنباط حکم شرعی نمی‌کنیم ولی این سیره‌ها با موضوع حکم شرعی ارتباط دارد. موضوع، با آن ارتباط دارد، حالا این ارتباطش به چه نحوی هست بیان خواهیم کرد. پس با حکم و استنباط حکم ارتباط ندارد، با موضوع حکم شرعی ارتباط دارد.

ارتباط سیره با موضوع حکم شرعی به سه نحو تصویر می‌شود؛ نحو اول این است که خود سیره موضوع واقع شده، اصلاً خود سیره موضوع حکم شرعی است، مثل این که فرموده است مثلاً سیره مردم را بر فلان امر از بین ببر، یک سیره‌ای در خارج هست شارع دستور بدهد بگوید این سیره را برانداز، خب خود سیره موضوع حکم شرعی واقع شده، یا بفرماید این سیره‌ای که موجود است نگذار از بین برود، پس خود سیره مورد حکم شرعی واقع شد، این یک قسم.

قسم دوم؛ این است که نه، در تحقق موضوع حکم شرعی دخالت دارد، موضوع یک چیز دیگری است اما این سیره در تحقق آن و پیدایش آن در عالم تکوین اثر دارد. این هم یک قسم.

س: ...

ج: نه سیره عقلایی.

این سیره عقلایی در حقیقت چه می‌کند؟ در حقیقت موضوع‌سازی می‌کند، ارتباطش با موضوع حکم شرعی این است؛ خود موضوع حکم شرعی نیست مثل اولی اما آن چیزی که موضوع حکم شرعی است این آن را می‌سازد مثلاً از باب مثال؛ گاهی سیره عقلاء... که این‌ها مثال‌هایی دارد که مثال‌هایش را بعداً عرض می‌کنیم. گاهی سیره

عقلاء ظهور درست می‌کند، این احتفاف کلام به این سیره باعث می‌شود که این کلام چنین ظهوری پیدا کند، خب ظهور خودش موضوع حکم شرعی است، موضوع حجیت است. ظهور غیر از سیره است، ظهور موضوع حکم شرعی است که چی باشد؟ حجیت باشد، شارع جعل حجیت کرده برای ظهورات، حالا گاهی سیره عقلایی که کنار یک سخنی قرار می‌گیرد این سیره عقلایی به آن کلام چه می‌دهد؟ ظهور می‌دهد، ظهورسازی می‌کند که این ظهور خودش موضوع حجیتی است که حکم شرعی باشد.

پس گاهی... قسم دوم این است که سیره موضوع‌سازی می‌کند برای موضوعی که موضوع حکم شرعی است.

سوم؛ گاهی سیره عقلاء نه خودش موضوع حکم شرعی است، نه موضوع‌سازی می‌کند اما کشف از وجود موضوع حکم شرعی می‌کند، کشف از وجود موضوع حکم شرعی است. ارتباطش در این حد است، مثل این که بینّه مثلاً. بینّه می‌آید می‌گوید این آب کُر هست، موضوع حکم شرعی چیه؟ کریت آب است برای عدم انفعال، برای این که اگر چیزی را با آن شستی پاک می‌شود، کُر موضوع حکم شرعی است، بینّه چه کار می‌کند؟ نقش بینّه چیه؟ می‌آید برای ما اثبات می‌کند که این موضوع وجود دارد. گاهی سیره هم همین کار را می‌کند؛ موضوع حکم شرعی یک چیز است، سیره می‌آید اثبات می‌کند که شما بدان این موضوع وجود دارد. پس سه قسم شد. این مباحث مقام ثانی برای بیان و تبیین این هست که گاهی سیره در راستای استنباط حکم شرعی واقع نمی‌شود بلکه در چی واقع می‌شود؟ در ارتباط با موضوع حکم شرعی است. اما به نحو اول که خودش موضوع است، اما به نحو دوم که خودش موضوع نیست ولی موضوع‌ساز است، یک چیزی که آن موضوع است، این آن را می‌سازد. سوم؛ این که نه، نه خودش موضوع است، نه موضوع‌ساز است ولی کاشف^{*} عن الموضوع.

س: ...

ج: دیگه موضوع نیست بله.

س: ...

ج: موضوع حکم شرعی نیست که دیگه.

س: نقش سیره است دیگه.

ج: نه، نیست یعنی چی؟

س: سیره نفی موضوعیت کرده از این موضوع.

ج: حالا من تصویری به این ندارم شما بگویید موضوع حکم شرعی اثباتاً أو نفیاً راجع به این.

خب می فرماید: «فی السیر المرتبطة بموضوع الحكم الشرعی» سیره‌هایی که ارتباط دارند، یک نحو ارتباطی با موضوع حکم شرعی دارند «یبحث فی هذا المقام حول السیر المرتبطة بموضوع الحكم الشرعی فإن هذه السیر تنقسم بشكلٍ رئيسی الی اقسام» بشكلٍ رئيسی می‌گوییم یعنی اقسام مهمه را می‌خواهیم بیان کنیم، ممکن است اقسام دیگری هم وجود داشته باشد آن‌ها مهم نیست بیان نمی‌کنیم.

«القسم الأول ما يكون» آن سیره‌هایی که می‌باشد «بنفسه» خودش «موضوعاً للحکم الشرعی قد تكون السیرة العقلائیة بنفسها موضوعاً للحکم الشرعی» مثل کجا؟ «کما اذا أمر المولى بنقض السیر الفاسدة» گفت این سیره‌های فاسده را که توی جامعه هست برانداز، بشکن، نقض کن، بشکن. «أو نهی عن النقض السیر الصالحة» یا یک سیره‌های صالح و درست و خوبی هست نهی می‌کند می‌گوید این‌ها را نشکنی، این‌ها را از بین نبری، بگذار این‌ها پایدار بماند. خب این جا خود سیره را موضوع حکم قرار داده، حالا یا موضوع امر یا موضوع نهی. «مثل قول امیرالمؤمنین(ع)» به حسب آن چه که در نهج البلاغه از آن وجود مبارک نقل شده «وَلَا تَنْقُضُ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» نقض نکن روش و دأب و سیره صالح و خوبی را که عمل نموده‌اند به آن سیر صدور این امت؛ کسانی که صدرنشین امت هست مثل سلمان، مثل ابوذر، مثل چی مثل چی، این سیره‌ها را که این‌ها هم به آن عمل کرده‌اند این‌ها را نقض نکن، نگذار از بین برود. خب خود سیره پس موضوع حکم واقع شده.

س: ...

ج: بله، این موضوع که این جا می‌گوییم بله نقض سیره، این حرمت نقض آمده روی چی؟ حرمة النقض آمده روی سیره، خود سیره.

«عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ» این سیره‌هایی که الفت و انس و یگانگی مردم به واسطه آن‌ها اجتماع پیدا کرده «وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ» و براساس آن سیره‌ها رعیت صالح شده «وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً» و پدید

نیاور سنتی را که «تَضَرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِيِ تِلْكَ السُّنَنِ» سنت‌هایی که ضرر می‌رساند به آن سنن گذشته‌ای که صالحه بود، آن‌ها را از بین می‌برد، آن‌ها را احداث نکن پدید نیاور، خب باز می‌بینید که این هم خود سنت چی واقع شده؟ مورد حکم واقع شده.

القسم الثانی:

س: من سن سنة حسنة؟؟

ج: بله، آن هم دارد امر می‌کند به این که یک سنت حسنه‌ای را... البته اگر آن سنت به معنی روش باشد، اما اگر آن سنت یعنی کار خوب، نه حالا روش همگانی نه.

س: ...

ج: نه، امت مسلمان بعضی سیره‌هایشان سیره‌های عقلایی است که دارند، بما آنهم عقلاء دارند نه بما آنهم متشرعون، این سیره خوبی بوده که این‌ها داشتند، ممکن است از سابق هم بوده، از جاهلیت و زمان‌های گذشته در بین این‌ها بوده، می‌گویند این سنت‌های خوبی که در بین این‌ها بوده این‌ها را از بین نبر.

س: ...

ج: حالا این جا فقط می‌خواهیم مثال بزیم برای همین که پس سیره موضوع حکم واقع شده، همین.

س: ...

ج: نه نه، متشرعه نمی‌شود.

س: ...

ج: بله، یعنی این سیره‌ای که صدور امت به آن عمل کردند ولو عقلایی بوده ولی این‌ها عمل کردند این کاشف از حسن و خوبی آن هست، این‌ها را از بین نبر، خود این سیره‌ها را از بین نبر.

«القسم الثانی: ما له دخل فی تنقیح الموضوع و تحقیق الموضوع ثبوتاً» یعنی واقعاً، در عالم واقع و خارج. آن‌هایی که دخل دارند در منقح شدن موضوع و محقق شدن موضوع در عالم ثبوت و واقع و خارج. «قد تكون سيرة

العقلائیة منحة للموضوع و محقق له للموضوع ثبوتاً» یعنی واقعاً و فی الخارج. «و إن لم ينحصر تحقق الموضوع فيها» اگرچه راه تحقق آن منحصر در این سیره نباشد، از راه‌های دیگر هم می‌شود ولی بالاخره این، این نقش را دارد «و إن لم ينحصر تحقق الموضوع فيها بل قد يتحقق بغيرها ايضاً» مثل همان مثالی که زدیم؛ سیره گاهی ظهورسازی می‌کند، خب غیر سیره هم ظهورسازی می‌کند مثل قرائن دیگر، راه منحصر به سیره نیست ولی بالاخره سیره هم یکی از آن اسبابی است که ظهورسازی می‌کند. حالا این سیره‌ای که ظهورسازی می‌کند خودش مورد حکم شرعی نیست، آن چیزی را که می‌سازد که آن ظهور باشد آن موضوع حکم شرعی است که حجیت باشد.

«بل قد يتحقق بغيرها ايضاً» گاهی آن موضوع به غیر آن سیره هم تحقق پیدا می‌کند نیز «و هو علی قسمین» این‌هایی که محقق موضوع هستند، مثبت موضوع... مثبت یعنی.... معنای مثبت آن معنای ایجادکنندگی، نه کاشف. «ما له دخل فی تنقیح الموضوع» و آفرینش موضوع این خودش علی نحوین است:

«النحو الأول ما يتدخل فی تنقیح و موضوع و تحقیق الموضوع بتمامه» در مقابل آن نحو ثانی که جزء موضوع را درست می‌کند. این‌هایی که موضوع ساز هستند دو قسم هستند؛ گاهی کل موضوع را درست می‌کند، گاهی جزء موضوع درست می‌کند. حالا آن که کل موضوع را درست می‌کند فعلاً بحث می‌کنیم:

«الأول ما يتدخل فی تنقیح و تحقیق الموضوع بتمامه بأن تكون السيرة العقلائیة محققةً لفرد حقیقی من افراد موضوع الحكم الشرعی» حالا «سواء أن كان ذلك الفرد فرداً حقیقاً له فی طول الإعتبار کمالیة نقد الإعتباری المتحقق باعتبارهم أو بتقبلهم لإعتبار الجهة المصدرة له أو كان فرداً حقیقاً له ابتداءً» حالا این جا به این نکته هم توجه می‌دهد در این مثال که خب این سیره می‌آید فرد حقیقی درست می‌کند، افراد حقیقی درست کردن گاهی در طول اعتبار عقلایی است، گاهی نه در طول اعتبار عقلایی نیست. حالا این دومی که در طول اعتبار عقلایی نیست را مثال بزنیم که آن روشن تر بشود. مثلاً شارع گفته «آلة القمار» خرید و فروش آلت قمار حرام است یا فرموده است نگه داشتن آلت قمار حرام است. آلت قمار یعنی چی؟ می‌بینیم در فقه معنا شده؛ آلت قمار ما تعورف القمار به، آن که متعارف شده قمار به آن. خب این ما تعورف القمار به، به چی درست می‌شود؟ به این که سیره قماربازها و مردمی باشد که اگر بخواهند قمار کنند با این‌ها قمار می‌کنند. این سیره که با این چیزها قمار می‌کنند این سیره چیه؟ موضوع ساز است، احتیاج به اعتبار هم ندارد، همین که سیره قماربازها و مردم، همه مردم اگر بخواهند قمار کنند با این آلات قمار مثلاً تیله فرض کن که سابقاً بوده، حالا دیگر نمی‌دانم، و شطرنج مثلاً اگر آلت قمار باشد،

و مرحوم امام می‌گویند این از آلت قمار بودن مثلاً بیرون رفته در عصر ما، یک زمانی بوده، مادامی که آلت قمار هست.

س: شأنیت آلت قمار بودن را دارد.

ج: شأنیت خوبه ولی باید آلت قمار باشد. شأنیت خب کارد هم شأنیت این را دارد که آدم با آن کشته بشود.

خب این احتیاج به اعتبار عقلایی ندارد اما یک چیزهایی هست که آن‌ها اعتبار می‌خواهد، سیره موضوع ساز است اما این در طول اعتبار است یا اعتبار خودشان یا اعتبار دیگری که این‌ها قبول کرده باشند مثل این که این اسکناس‌ها که پول است این‌ها به واسطه این که ارزش معاملی پیدا کرده در اثر چیه؟ در اثر سیره عقلاء است، یک موقعی این کاغذها و این‌ها اصلاً ارزشی نداشت، یا شما فتوکی از این‌ها، زیراکس کند، بعضی‌ها این حقه را به کار می‌برند، توی عید غدیر و این‌ها برمی‌دارند کاغذها را چی کردند این‌ها را می‌دهند، مسخره است واقعاً، عکس این چه فایده‌ای دارد، خب این‌ها چون اعتبار عقلایی ندارد، حالا فرض کن اگر یک اسکناس یک میلیارد تومانی هم باشد شما عکس آن را بدهی سنّار نمی‌ارزد، او می‌کند می‌اندازد توی سطل خاک، ارزشی ندارد، ارزش آن به چی درست می‌شود؟ به اعتبار عقلاء درست می‌شود. خب به این که آن‌ها سیره‌اش این است که با این معامله می‌کنند، توی معاملات از آن استفاده می‌کنند. این سیره که با این استفاده می‌کنند ارزش داده به این ولی این ارزش مسبوق است به این که یا خودشان این را اعتبار کردند که این ارزش داشته باشد، بنا گذاشتند از تاریخ فلان این ارزش داشته باشد یا نه، یکی دیگه که دولت باشد مثلاً، بانک مرکزی باشد مثلاً، هرجایی طبق قوانین خودشان. آن اعتبار می‌کند بعد این‌ها اعتبار این را قبول می‌کنند بعد سیره‌شان بر این قرار می‌گیرد که با این معامله می‌کنند که می‌شود مسبوق به... و در طول یک اعتبار. اول یک اعتباری تحقق پیدا می‌کند منتهم او من جهة آخری، بعد که این اعتبار تحقق پیدا کرد حالا سیره‌شان بر تعامل با او، معامله کردن با او قرار می‌گیرد. علی‌ای حال این سیره نقش چی را دارد؟ نقش این را دارد که این را می‌کند پول با ارزش که موضوع حکم شرع می‌شود که پول با ارزش حالا موضوع حکم شرع است. می‌فرماید که...

س: ...

ج: آره، تمام موضوع حکم شرع را درست می‌کند، یعنی این سیره تمام مالیت این را درست می‌کند.

می‌فرماید که: «محققاً لفرد حقیقی من افراد موضوع حکم الشرعی سواءً أ كان ذلك الفرد فرداً حقیقاً له» فرد حقیقی برای موضوع حکم شرعی باشد در طول اعتبار، در طول اعتبار یعنی اول اعتبار است و بعد از آن این پیدایش پیدا می‌کند، مثل مالیت نقد اعتباری «المتحققة باعتبار العقلاء» یا نه «بتقبل العقلاء» به پذیرفتن عقلاء «لإعتبار جهة المصدرة له» تقبل عقلاء مر اعتبار آن جهتی که صادر کننده این اعتبار هست که آن بانک مرکزی است یا آن دولت است یا هر جایی طبق قوانین... مجلس‌شان است مثلاً. هر جا قانون گفتند اگر فلان جا اعتبار کرد این معتبر می‌شود و آن وقت دیگه سیره‌شان بر آن قرار می‌گیرد.

«أو كان فرداً حقیقاً له» یا این که نه، این فرد حقیقی برای آن موضوع حکم شرعی باشد ابتدائاً بدون این که مسبوق به اعتبار لازم باشد، باشد. مثل چی؟ «كآلة القمار بنائاً على تفسير آلة القمار بما تعورف التمار به» آن که متعارف شده قمار باختن و... یعنی قمار زدن به آن، و مثل چی؟ «و مثل لباس الكافر المتحقق بجريان سيرتهم على لبسه» خب روایت داریم که چی؟ که پوشیدن لباس کفار برای مسلمین حرام است، خب این لباس کفار شدن اعتبار نمی‌خواهد، به این است که بیوشد. اگر کفار سیره‌شان بر این شد که چنین لباسی می‌پوشند مثلاً کروات می‌زنند، کروات زدن سیره چیه؟ سیره کفار است. مسلم بخواد کروات بزند حرام است مگر این که یک عده بیابند یک مدتی این حرام را انجام بدهند، سیره مسلمین هم بشود دیگه. مثل کت و شلوار پوشیدن، ما که بچه بودیم بسیار از متدینین... من خودم تا عمرم کت نیوشیدم، چرا؟ آن موقع مثلاً توی ذهن خیلی از متدینین این بود که کت لباس کفار است، پالتو می‌پوشیدیم. می‌گفتند این کت لباس کفار است. امروز از لباس کفار بودن بیرون رفته، چرا؟ به خاطر عصیان یک عده، عصیان کردند این را دیگه از اختصاص به این که لباس کفار باشد درآوردند یعنی موضوع دیگه حالا عوض شده، اختصاص به کفار ندارد.

س: این ... با عرفیات چه فرقی می‌کند؟

ج: توی عرفیات که شارع حکم ندارد، چون لباس کفار حکم دارد از این جهت. می‌خواهیم حکم شرعی درست کنیم.

س: عرف می‌گوید این لباس کافر هست یا نیست دیگه.

ج: از چه جهت می‌گویید؟ عرف هم به چه ملاک می‌گوید؟ چون سیره‌شان شده. پس سیره موضوع ساز شد این جا، سیره کفار لباس الکفار را درست کرد، حکم مال سیره آن‌ها نیست مال لباس الکفار است، اما این لباس الکفار ماذا یحققه؟ چی آن را موجود می‌کند؟ همان سیره‌شان که این را می‌پوشند. لباس شهرت هم همین جور است، حالا لباس شهرت به این احتیاج دارد یا ندارد؟ نه، لباس شهرت به این احتیاج ندارد. کسی یک لباسی خودش من درآوردی درست بکند که همه می‌گویند، می‌گویند آن که دیدی مثلاً عمامه سرخ بسته بود، یک کسی عمامه سرخ ببندد، الان توی قم، توی حوزه قم یک کسی عمامه سرخ ببندد، این لباس شهرت است. همه می‌گویند همان آقایی که دیدید لباس... یا مثلاً این قدر عمامه بزرگ ببندد که می‌گویند زمان آقای آخوند خراسانی یک کسی بوده خیلی قدش کوتاه بوده عمامه خیلی بزرگی هم می‌بست، آقای آخوند می‌فرموده این استکان و نعلبکی وارونه است.

خب «و من هذا القبیل»...

س: ببخشید.

ج: به کدام می‌خواهید اشکال کنید؟ به این مثال یا به این....

س: اگر برای سیره عملیه هم ما ...

ج: ببینید شارع آمده روی چی حکم را برده؟ گفته نقد رائج.

س: اگر رائج...

ج: بله، مقصود این است؛ نقد رائج چون مثلاً فرموده اگر شما...

س: پس این منظور احکام پول نیست....

ج: نه، احکام نقد رائج است، گفته «النقد الرائج» حالا این «النقد الرائج» را چی می‌آید درست می‌کند؟ سیره درست می‌کند. این سیره که این بشود النقد الرائج به چی احتیاج دارد؟ به اعتبار سابق که یک اعتباری بشود بعد این‌ها همه با او معامله کنند بشود النقد الرائج. شارع حکم را روی النقد الرائج برده، کجا؟ مثلاً فرموده است اگر مالی متعلق خمس شد و از خود آن مال نمی‌خواهی خمس آن را بدهی، می‌خواهی به نقد بدهی، به چه نقدی حق

داری بدهی؟ به نقد رائج باید بدهی، به نقد غیر رائج نه، آن که می توانی تبدیل کنی؛ برنج توی خانه بوده یک سال بر آن گذشته، یک پنجم این برنج خمس است حالا برنج خودت را باید مصرف کنی نمی خواهی خود برنج را بدهی می گویی با پول می خواهم بدهم اشکالی ندارد ولی با نقد رائج باید بدهی. فلذا امروز مثلاً این پولی که اسمش چیه؟ این پولی که جدیداً می گویند درست شده؟ این هنوز نقد رائج نیست، کسی با این بخواهد بدهد فایده ای ندارد، باید نقد رائج آن محلی باشد که یا توی دنیا رائج است یا آن جا رائج است حالا این هم یک مسائل خرده ریز آن است که حالا نقد رائج... من ایران هستم نقد رائج مثلاً ژاپن را بدهم، آن شاید اشکال نداشته باشد آن باز نقد بین المللی شده. ولی یک نقد رائج مثلاً یک کشور فرض کنید که بی نام و نشانی مثلاً اروگوئه مثلاً بیایند بدهند، می توانند بدهند به آن نقد؟ ممکن است بگویم نه، نقد رائج همان محل باید باشد، هکذا آن ها مسائل خودش است دیگه.

«و من هذا القبیل» و از همین قبیل که سیره موضوع ساز است «السیرة التي تنقح ظهور الدلیل» که این را از خارج مثال می زدم. آن سیره ای که منقح می سازد ظهور دلیل را، اصلاً این سیره باعث می شود که این دلیل در این مطلب ظهور پیدا بکند. «حيث إنّ السیر العقلائیة» چطور می فرماید سیره از این قبیل است؟ می فرمود چون علتش این است که «إنّ السیر العقلائیة و مرتکرات العقلائیة تعتبر بمثابة القرائن اللبّیة المتصلة بالكلام» این ها حساب می شود در عرف عقلاء به مانند قرائن لبّیه غیر لفظیه ای که متصل به کلام است، چطور این قرائن لبّیه ظهور سازی می کند؟ مثلاً اگر مولی گفت که «اکرم جیرانی» به پسرش گفت «اکرم جیرانی» یا گفت «ادخلهم فی منزلی» و پسر می داند یکی از این جاران دشمن درجه اول این شخص است، این قرینه لبّیه و عقلیه ولو نگفته غیر او و نگفته غیر عدوی، اما این قرینه لبّیه است که این جیران مقصودش جیران غیر عدو است، این ظهور پیدا می کند. «بمتابة القرائن اللبّیة المتصلة بالكلام التي تتصرف فی ظهور اللفظ» آن قرائنی که تصرف می نماید در ظهور لفظ «و تحدد المراد من اللفظ توسعهً أو تضییقاً» و محدد و مشخص می کند و محدود می کند مراد از آن لفظ را حالا یا به نحو توسعه یا به نحو تضییق. تضییق این مثالی بود که زدم؛ گفت جیرانی، این جیران توسعه داشت، شامل جیران عدو هم می شد اما این می آید قید به آن می زند می گوید مقصودش جیران غیر عدو است. گاهی توسعه می دهد مثل این که گفته «الرجل اذا شک بین الثالث و الأربع فلبین علی الاربع» معنای الرجل مرد است اما این قرینه لبّیه که بابا مرد و زن

و این جاها که فرق نمی‌کند، قرینه می‌شود بر این که مقصود از این رجل، انسان است. انسان مکلف است. پس گاهی توسعه می‌دهد مثل این مثال، گاهی تضییق می‌دهد مثل آن مثال قبلی.

«و الظهور ای قالبیة اللفظ عرفاً للمعنی» ظهور یعنی چی؟ یعنی این که لفظ قالب این معنا است، قالب چیه؟ قالب دیدید که، قالب که مثلاً خشت درست می‌کنند یک قالبی هست خاک می‌ریزند توی آن خشت در می‌آید از آن، یعنی آن چیزی که محل برای معنا است، محل برای آن چیز است. این لفظ ظهور دارد در این معنا یعنی این لفظ پیش عرف قالب برای افاده این معنا است، به این می‌گوییم ظهور. خب «و الظهور تمام الموضوع للحجیة و هی حکم شرعی امضائی» حالا ظهور تمام موضوع است برای حجیت، شارع می‌گوید «الظهور حجة» این سیره چه کار کرد؟ این موضوع را ساخت. تمام موضوع را ساخت نه بخشی از آن را ساخت، تمام موضوع را این سیره، تمام ظهور را این سیره ساخت. خب «حکم شرعی امضائی» البته حجیت ظواهر حکم شرعی است، تأسیسی نیست چون بین عقلاء بوده، شارع همان که بین عقلاء بوده امضاء کرده، پذیرفته، فلذا می‌گوییم حکم شرعی امضایی لا تأسیسی.

س: یعنی خود سیره هم موضوع ساز است هم خودش موضوع حکم شرعی است؟

ج: بله، گاهی سیره خودش موضوع حکم شرعی است مثل اولی، این در قسم دوم آن سیره عقلایی خودش موضوع حکم شرعی نیست اما چه کار کرد؟ اما آمد برای لفظی که از مولی صادر شد ظهور درست کرد.

س: آن امضایی که می‌فرماید یعنی همین سیره....

ج: نه نه، حجیت. آن حجیت را می‌گوییم حکم شرعی امضایی است. الان روی ظهور چه حکم شرعی رفته؟ حجیت. این حجیتی که حکم شرعی امضایی، موضوعش چیه؟ ظهور است. این سیره می‌آید چه کار می‌کند؟ برای این لفظ این ظهور را درست می‌کند که موضوع حکم شرعی امضایی است.

س: ...

ج: نه، آن‌ها اصلاً ظهور دست نمی‌کند، آن‌ها زمینه ظهور هستند، آن‌ها ظرف ظهور هستند یعنی این لفظ در لغت برای این وضع شده، آن‌ها همه موضوعی هست که حالا این هست که می‌آید ظهور را درست می‌کند، ظهور را

برای کی درست می‌کند؟ برای لفظ، برای لفظ و آن معنا، این عامل خارجی حالا می‌آید می‌گوید این لفظ این معنا از آن ظاهر است نه آن معنا، ببینید باید زمینه داشته باشد، ظهور که نمی‌آید... در حقیقت لفظ و معنا می‌شود علت اعدادی، علت اعدادی ولی تمام الظهور به برکت کی درست می‌شود این جا؟ تمام الظهور به برکت سیره درست می‌شود...

س: ...

ج: ببینید آن لفظ است، آن که ظهور نیست، این که این لفظ ظهور داشته باشد، این صفت را پیدا کند، ظهور برای آن تجلی پیدا کند این ظهور را به تمامه و کماله سیره درست کرده.

س: ... آشنایی به لغت هست آشنایی به سیره نیست ظهوری...

ج: نه ندارد، بلکه آن جا چیه؟ اگر سیره را خبر را نداشته باشد، از این سیره مطلع نباشد این ظهور درست نمی‌شود، یک ظهور دیگه درست می‌شود به اصالة الحقیقه، ظهور دیگر درست می‌شود این ظهور را تنها این سیره است که درست کرده.

س: ...

ج: بابا آن ظهور دیگری است، نه این ظهور، این ظهور فقط به برکت این هست، آن یک ظهور دیگری است که برای کلام درست می‌شود.

س: ... دلیل لبی

ج: نه این حرف غلط است، ببینید دلیل لبی که می‌گویند به قدر متیقن، دلیل لبی تا آن جایی که می‌دانیم هست باید به آن اخذ کنیم، آن جایی که مشکوک است قدر متیقن اخذ می‌کنیم نه این که دلیل لبی حتماً به قدر متیقن آن اخذ بشود، این اشتباه در بعضی از نوشته‌ها هم هست که می‌گویند سیره عقلایی، سیره عقلایی آقا ادله لیبیه به قدر متیقن آن اخذ می‌شود، نه ادله لیبیه هم تا آن جایی که می‌دانیم این لب هست به وجدان مان، به دلیل مان خب حجت است و باید برویم سراغ آن و کارآمدی دارد، آن که می‌گویند به قدر متیقن آن اخذ بکنیم یعنی دیگه مثل ادله لفظیه نیست که اطلاق بگیرد، ما به واسطه اطلاق موارد مشکوک را هم در ادله لفظیه هم چه کار می‌کنیم؟ می‌گوییم

مشکوک با اطلاق رفع شک می‌کنیم، در ادله لیبّه نمی‌توانیم رفع شک کنیم ولی تا هر جایی که احراز کردیم هست اخذ می‌کنیم دیگه.

س: ... مثال‌هایی که زدید سیره ظهورساز نبود، مثالی برای این مورد دارید؟

ج: الان می‌گوییم.

مثلاً «لو ورد دلیل مفاده آنه لو جاء بالثمن» یعنی «لو جاء المشتري بالثمن» گمان می‌کنم این مشتری شاید افتاده باشد. «لو ورد دلیل مفاده آنه لو جاء المشتري بالثمن خلال ثلاثة ايام و الا فلا بيع بينهما» این عبارت. که «لو جاء المشتري بالثمن» در خلال و در ضمن سه روز، خیلی خب در جایی که معامله نقدی باشد نگفتند نسیه می‌دهیم، معامله نقدی کردند، ولی این در ضمن سه روز ثمن را نیاورد تحویل بایع بدهد، اگر «لو جاء بالثمن خلال ثلاثة ايام» خیلی خب و الا اگر نیاورد خلال ثلاثة ايام، روز چهارم شد، سه روز تمام شد «فلا بيع بينهما» این جا بیعی بین این‌ها نیست. خب این توی یک روایتی وارد شده، معنای این عبارت چیه؟ یعنی اگر سه روز تمام شد نیاورد دیگه بیعی بین این‌ها نیست، ذات البیع نیست؟ حقیقه البیع نیست؟ این بیع باطل شده؟ وجود دیگه ندارد؟ پس مبیع مال بایع است، ثمن هم مال مشتری است؟ یا نه، لایع بینهما یعنی بیع لازم بین آن‌ها نیست، یا لا لزوم البیع بینهما، این بیع لازم نیست یعنی حق خیار دارد نه این که صرف این که نیاورده بیع باطل شد از بین رفت، خب ذات مردد بین این دو تا معنا است، اما آن که توی سیره عقلاء، توی مرتکزات عقلاء است این است که می‌گویند آقا وقتی سه روز گذشت این پولش را نیاورد این حق فسخ دارد نه این که معامله اصلاً کأنّ نشده، حالا دلش خواست صبر کند باشد، مماشات می‌کنند با او، این روایت می‌خواهد بگوید همین که سه روز شد و نیاورد علی‌رغم خواست بایع اصلاً معامله ابطال شد، انبطل رخ داد، خود به خود دیگه نابود شد، ولو بایع می‌گوید باشد حالا سه روز نیاورده من خبر دارم خیلی وضعش درست نیست یک پنج روز دیگر هم صبر می‌خواهم بکنم، شارع می‌گوید نه، همین که سه روز گذشت دیگه باطل است؟ نه، چون فهم عرف، سیره عرف این است که بابا این جور نیست، این سیره عرفیه باعث می‌شود این روایت را چی از آن بفهمند که «لایع بینهما» یعنی بیع لازم بین این‌ها نیست، بیع لازم آن بیعی است که نمی‌شود آن را فسخ کرد، نمی‌شود اعمال خیار کرد، این می‌خواهد این را بگوید، نمی‌خواهد بگوید این بیع اصلاً باطل شده، علی‌رغم این که تو دلت می‌خواهد رحم بکنی دو سه روز هم به او فرجه بدهی. این را نمی‌خواهد بگوید. خب پس این جا این سیره عقلائیّه باعث شد ظهور برای... کل این ظهور به برکت این

سیره است، این ظهور جدید که می خواهد بگوید لزوم نیست، خیار هست، تمام این مسأله به واسطه آن سیره فهمش درست شد، و این که این عبارت قالب این معنا است، نه قالب آن معنا.

می فرماید «فإن جمدنا» اگر انجماد کنیم و همه قرائن لبی و عقلی و سیره و همه را بگذاریم کنار بگوییم ما هستیم و این لفظ، زیرنویس آن را باید ببینیم چیه، اگر «جمدنا علی حاق اللفظ فهمنا من ذلك بطلان البيع» از این عبارت روایت بطلان بیع را می فهمیم، علی رغم آقای بایع، می گوید من می خواهم رحم کنم، می خواهم دو روز دیگر هم به او فرجه بدهم، می گوید نه، شارع گفته باطل است. اگر می خواهی دو مرتبه معامله کن، این دیگه باطل شد. «و أنه فهمنا» آنه عطف به بطلان البيع است. «فهمنا من ذلك أنه لا یبوع لازماً و لا متزلزلاً» اصلاً نه بیع لازمی وجود دارد نه بیع متزلزل. بیع متزلزل آن بیعی است که وجود دارد اما متزلزل است، می شود با فسخ و خیار آن را از بین برد. «بینما» در حالی که «بنائاً علی اخذ المترکزات العقلایة بعین الاعتبار» اگر ما مترکزات عقلایه و سیره عقلایه را به چشم اعتبار بنگریم «قد یقال» قد یقال چی؟ این مطلب را، که «إن المفهوم من ذلك هو نفی البيع اللزوم و ثبوت خیار التأخیر» این مثال مثالی است که شهید صدر قدس سره این مثال را زدند.

س: اگر ارتکاز نباشد واقعاً آن قرینیت را دارد؟

ج: بله، نه دیگه این ارتکازی که.. این ارتکاز راسخ که عقلاء می گویند این جوری است شارع نمی آید بگوید که برخلاف آن چیزی که مشی عقلاء است رحم می کنم می گویم باشد حالا سه روز شد درسته، حالا ما یک دو روز دیگر هم صبر می کنیم، شارع می گوید نه بیع باطل شد، نه می گوید ما حق داریم به هم بزنییم نه این که بیع باطل است، بیع هست ولی متزلزل است می توانیم به هم بزنییم. این مطلب که در سیره عقلایه و ارتکازات عقلاء هست این ظهور را می دهد.

ببینید حالا شما در مثال مناقشه نکنید، این ها مال فقه است، مطلب درست است، شما توی مثال مناقشه دارید لیس من آداب المحققین المناقشة فی المثال، بگذارید جلو برویم این ها مثال است دیگه، مثال که مهم نیست. ولی اصل مطلب مطلب درستی است، این مثال هم درست است، حالا می خواهم بگویم وقت را سر مثال نگیریم.

«و الحاصل أنّ الإنظار العرفیة فی تعیین مفاهیم الألفاظ».... بله، «أنّ الإنظار العرفیة و مسامحاتها» نظرهای عرفی و مسامحات عرفی «تتدخل فی تعیین ما هو الظاهر من الألفاظ» این ها دخالت دارند در تعیین آن چه که ظاهر

می‌گردد از الفاظ، «أی فی تعیین مفاهیم الالفاظ عرفاً» یعنی دخالت دارند در معین نمودن و مشخص نمودن مفاهیم الفاظ عرفاً، معین می‌کند یعنی از تردد که آیا این مقصود است، آن مقصود است خارج می‌کند. چطور دیدید آن عبارت روایت مردد بود به این که می‌خواهد بگوید اصلاً بیع باطل است، یا می‌خواهد بگوید متزلزل است و خیار داریم؛ مردد بود، این حرف‌های عرف، این مسامحات عرفیه، این ارتکازات عرفیه، معین می‌کند که کدام مقصود است، «و من المعلوم أن المرجع فی تعیین مفاهیم الالفاظ سعةً و ضيقاً إنّما هو العرف» آشکار است که و معلوم است که مرجع در تعیین مفاهیم الفاظ هم از حیث توسعه و هم از حیث تضییق عرف است چرا مرجع عرف است، «لأنّ الخطابات ملغاةً الیه» خطابات شرعی ملغای به این عرف است، این عرف این جوری می‌فهمد، اگر توی متکلم چیزی غیر از این اراده کرده باشی عرف که آن را نمی‌فهمد، این نقض هدف توست، نقض غرض توست، به این‌ها می‌خواهی یک مطلب دیگری بفهمانی با الفاظی حرف زدی که این‌ها آن مطلب را نمی‌فهمند یک چیز دیگر می‌فهمند. پس بنابراین برهان نقض غرض و این که عاقل جوری حرف نمی‌زند که مخاطبش خلاف غرضش را بفهمد این برهان به ما می‌گوید پس این متکلم همین که خودمان می‌فهمیم مرادش هست. کنار همه الفاظ که از کسی صادر می‌شود این برهان خفی وجود دارد.

س: ...

ج: مگر این که بله، اگر کسی، متکلمی یک اصطلاح خاصی دارد خود عقلاء می‌گویند باید طبق اصطلاحش معنا کرد، فلذا ما توی اصول از حقیقت شرعیه برای همین بحث می‌کنیم که آیا حقیقت شرعیه ثابت است یا ثابت نیست. آن جا گفتیم حقیقت شرعیه ثابت نیست اگر هم کسی بگوید ثابت است در چند تا لفظ می‌گوید ثابت است مثلاً واژه حج، واژه صلات، واژه صوم، این‌ها، آن‌ها را هم که ما حمل بر معانی شرعیه‌اش می‌کنیم به قرینه این که این متکلم خودش گفته من اصطلاح دارم، ما الان وقتی نحو می‌خوانیم، کلمات نحویین را به اصطلاح نحوی معنا می‌کنیم چون خودشان اصطلاح دارند، اما جایی که اصطلاح ندارند عرف عام است، همان جوری که می‌فهمند مقصودش هست.

«و من اجل ذلك....» خب دیگه اذان می‌شود ان شاء الله برای فردا و صلی الله علی محمد و آله....

س: حاج اگر فرض کنیم یک جایی سیره عقلاء داریم ارتکاز طبق آن سیره نباشد بر فرض، توی این فرض این جا باید بگوییم.

ج: نه، سیره عقلاء ملازمه دارد با ارتکاز.

س: خب همین، شما حکم را دارید می دهید به....

پایان.